

دانشگاه جندی شاپور^۱

دکتر سید اصغر محمودآبادی^{۲*}

دانشگاه فراموش شده جندی شاپور، نقش بسیار مهم و ارزنده‌ای در ایران پیش از اسلام، به ویژه در دوران ساسانیان، ایفا کرده است. مدارک فراوانی درخشش بزرگ آن مرکز پیشرفته عصر ساسانی در زمینه‌های علمی، فلسفی، نجوم و طب را گواهی می‌دهد. آن‌گاه که مسلمانان به ایران آمدند برای دوره‌ای نسبتاً طولانی، فعالیت آن مرکز علمی دچار رکود شد. پس از به قدرت رسیدن عباسیان، رونق گرفتن دوباره تیسفون (مداین) و انتخاب بغداد به پایتختی اسلام، جندی شاپور در سایه توجه وزیران ایرانی عصر اول عباسی، اهمیت پیدا کرد. از آن دوران تا نیمه قرن سوم هجری، خاندان‌های بزرگ در کنار دانشمندان ایرانی، آن مرکز علمی را اداره نمودند و علم طب به ویژه، پس از توجه مسلمانان به آن، در دانشگاه جندی شاپور رونقی جدید یافت. از این رو، در دوره‌های طولانی آن مرکز، به عنوان یکی از مراکز مهم علمی به یاد مانده از عصر ساسانی، به شمار می‌آید و جز مرکز علمی اسکندریه، رقیبی برای خود نمی‌شناخت.

واژه‌های کلیدی: ساسانیان، علم طب، جندی شاپور، عباسیان، بختیشوع.

مقدمه

حمله اسکندر مقدونی به ایران و تلاقی دو تمدن بزرگ آن روز، یعنی؛ ایران و یونان، به مبادلات فرهنگی نیز انجامید. در جنگ‌های ایران و روم در دوره‌های متفاوت تاریخی نیز، همین اثر قاعدتاً بر جای مانده است. روابط ایران با هند هم به اقتباس معارف از یک دیگر منجر شد. اردشیر بابکان دستور داده بود تا کتاب‌های یونانی و هندی را به پارسی ترجمه کنند، چنین اقداماتی در انگیزه و راه‌اندازی بعدی یک مؤسسه بزرگ علمی، نظیر دانشگاه گندی شاپور، اثری بسزا داشت. به طوری که نوعی علاقه در شاهان، وزیران و بزرگان بعدی ایجاد کرد که از اقدامات گذشته پیروی نمایند. شهرت پادشاهان ساسانی به حمایت از دانشمندان باعث شد که دانشمندان رانده شده از قسطنطنیه و مسیحیان نسطوری،^۲ به ایران روی آورند.

البته قبل از تأسیس گندی شاپور، در دوره هخامنشی مدارس عالی مهمی در شهرهای بوریسیا - میلت و ارخویی، به خصوص در علم طب، وجود داشته است. به طریق اولی، وقتی به همت هخامنشیان در شهرهای ملل تابعه چنین مراکزی وجود داشته است، شهرهای مهمی، چون بلخ، آذربایگان و ری نیز می‌بایست از چنین مراکز علمی بهره‌مند باشند؛ مثلاً حوزه علمی ریواردشیر به ریاست معانابیت اردشیری، معروف به معانا ایرانی، در فلسفه طب و نجوم، یکی از این مراکز عالی آموزش بوده است. هم چنین باید به کلیساهای نسطوری، واقع در حوالی مداین و جنوب ایران که محل تدریس منطق، فلسفه و نجوم بوده است، اشاره کرد. گندی شاپور در اصل «وه اندوشاه پوهر»؛ به معنای «بهتر از انطاکیه شاپور» بوده است و به همین نام، در حوالی شوش و دزفول و شوشتر کنونی قرار داشته است که بعد از اشاعه مذهب نسطوری، محل تجمع علمای مسیحی نیز گردید. به احتمال قوی، اردشیر بابکان آن را به نام پسرش بنا نهاد و فرزندش آن را تکمیل نمود و در روزگار انوشیروان، شهرت جهانی یافت.

وضعیت علمی و آموزشی در دوره ساسانیان

ساسانیان با عمل به آداب و سنن هخامنشی که در واقع بازگشت به سوی شرق و آسیا بود، واکنشی در جهت عکس اشکانیان از خود نشان دادند و بدین ترتیب، بار دیگر آداب و رسوم کهن ایرانی احیا گردید؛ از جمله، دین قدیم زرتشتی رواج یافت و سیاست تعرض و کشور گشایی در پیش گرفته شد. به طور کلی، شاهنشاهی ساسانی برای مشرق زمین، نمونه یک دولت بسیار منظم به شمار می‌رفت. ادبیات ملی و عمومی که از نسلی به نسل دیگر با روایات شفاهی منتقل می‌شد و از معتقدات مردم و حیات ملت متمتع می‌گردید، در عهد ساسانیان، جای خود را به ادبیات مکتوبی داد که به منظور قرائت درباریان و اشراف تحریر می‌شد. ترجمه آثار خارجی از زبان‌های یونانی، لاتین و هندی، در عهد شاپور اول شروع شد و مخصوصاً در عهد خسرو اول، رونق گرفت. اندیشه‌های غربی که در این عهد در ایران نفوذ کرد، با افکاری که از هند منتقل می‌گردید، در هم آمیخت و تنویر افکار روشن‌فکران ایرانی را در پی داشت. مقام پزشک در دوره ساسانی، ارجمند بود و گاه تا درجه مشاوره پادشاه ارتقاء می‌یافت. رئیس پزشکان جسمانی، «اران در ستبد»^۳ و رئیس همه طبیبان، اعم از روحانی و جسمانی، «زروتشتروم» نامیده می‌شدند که شاید لقب همان موبدان موبد بوده است.^۴ با وجودی که بسیاری از کتاب‌ها و آثار علمی ایران ساسانی به دست حوادث روزگار معدوم گردید، با این همه، مدارک موجود درباره جنبش‌های علمی و تأسیس مکاتب و دانشگاه‌ها و کتاب‌خانه‌ها در دوره درخشان ساسانی، به مراتب بیش از دوره‌های پیش بوده و شهریاران ساسانی در خصوص نشر علوم و ارتقاء دانشمندان علاقه و توجه شدیدی مبذول داشته و روی هم رفته، پیشرفت‌های علمی و فرهنگی در این دوره دارای اهمیت فراوانی می‌باشد. این جنبش علمی و هنری از زمان اردشیر بنیان‌گذار شاهنشاهی ساسانی و شاهپور اول، جانشین او، آغاز و در زمان خسرو اول به متنها درجه ترقی و عظمت خود رسید.

ساسانیان، در ایران چندین مدرسه تأسیس کردند، از جمله در ریوارد شیر (در ناحیه ارجان) که متخصصان رسم الخط مخصوص، در آن حضور داشتند و کتاب‌های پزشکی و ستاره‌شناسی و جادوگری می‌نوشتند.^۵ همچنین از دانشگاه‌های مهم زمان ساسانیان که تا چند قرن بعد از آنها نیز از مراکز مهم علمی و طبی و فلسفی شرق میانه محسوب می‌شد دانشگاه جندی شاپور یا گندی شاپور است که در شمال شرقی شوشتر از استان خوزستان کنونی واقع شده و شاپور اول آن را بنا نهاد و دیگر شاهان ساسانی آن را گسترش داده و بر شمار کتاب‌های آن افزودند. در این دانشگاه، فلسفه، طب، حکمت و نجوم تدریس می‌شد و ایرانیان دانش آموخته پزشکی، به سایر مناطق اعزام می‌گردیدند. در این مدرسه طب یونانی، ایرانی و هندی نیز تدریس می‌شده است.^۶

با افزایش مدارس و مراکز آموزشی در عهد ساسانیان، دانشکده‌ها و دیگر مراکز دینی به آموزش‌های دینی پرداختند. تکامل آموزش عالی با برنامه‌های منظم و وجود مدارس و استادان مجرب را باید در دوران ساسانیان جستجو کرد. فرزندان خانواده‌های شاهی و بزرگان، در آموزشگاه‌های درباری برای وظایفی که خاص آنها بود، تربیت می‌شدند. طبقه بزرگان و روحانیون خواندن و نوشتن را از کودکی می‌آموختند، زیرا کارهای مربوط به آنها به سواد کافی نیاز داشت.

با این همه به نظر می‌رسد که نظام آموزشی ساسانی چند عیب عمده داشته است: نخست این که دستگاه آموزش و پرورش در انحصار طبقات برجسته و شاهدگان و اعیان و اشراف بود. دیگر آن که به دنبال آموزش و پرورش در عصر ساسانیان متوجه القاء عقایدی می‌شویم که فرمانبرداری مطلق و کورکورانه در مقابل قدرت و قوه قهریه را به قشرهای جامعه تعلیم می‌دهد و پیوند نهادهای دینی و آموزشی با سازمان‌های سیاسی چنان بود که با برافتادن سازمان سیاسی، جامعه به سرعت تسلیم مسلمانان شد. دیگر این که تشکیلات اجتماعی

مردم به کلی دولتی بود و اختیار مردم در دست زمامداران و کارکنان دولت قرار داشت، به طوری که در مدت ۴۲۵ سال (۶۵۱-۲۲۴م) که از حکومت ساسانیان گذشت، توده‌های مردم ایران نتوانستند یک جنبش اجتماعی را تشکیل داده و رهبری کنند.

«مانویت» در آغاز قدرت ساسانی، بیشتر حرکتی ارتجاعی بود و جامعه را به سوی رخوت و ناامیدی از زندگی سوق می‌داد. نهضت مزدک نیز به دلیل نداشتن رهبری صحیح و عدم آگاهی جامعه ایرانی، به سرعت راه سقوط را طی نمود و چند حرکت سیاسی - نظامی عصر خسرو پرویز، مانند حرکت سیاسی بهرام چوبین و کودتای بندوی و بسطام نیز دارای پشتوانه مردمی نبود و بیشتر جنبه اشرافی و اریستوکراسی داشت.^۷

نقش مغان و موبدان در آموزش

در عهد ساسانیان نیز مغان و موبدان به طور گسترده، وظیفه آموزش و پرورش را به عهده داشتند و بر علوم گوناگون مسلط بودند و «همگ دین»؛ یعنی کسی که دین و سایر علوم را می‌داند، نامیده می‌شدند. با توسعه مراکز علمی و پیشرفت آموزش و پرورش و توجه به نقش علم در عهد ساسانیان، آموزش علوم دینی و اخلاق به عنوان تعلیمات اساسی و مقدماتی، اهمیت بیشتری یافت؛ بدین ترتیب، روحانیون تحت لوای آموزش‌های دینی، پایه‌های علوم و تمدن ایرانی را استوار کردند. مغان، اوستا را به مردم تعلیم می‌دادند و پیشگامان هنر و ادب و از معلمان و مربیان گزیده جامعه بودند که شور و اشتیاق دانستن را همواره زنده نگه می‌داشتند. در این زمان، مابین و مراکز آموزشی تأسیس شدند و علوم مختلف آموزش داده می‌شد و زبان پهلوی زبان علم و ادب بود.^۸

این ندیم در عهد ساسانی از دو کتاب‌خانه مهم نام می‌برد؛ یکی کتاب‌خانه‌ای که اردشیر و پسرش شاپور اول تأسیس کردند و کتاب‌خانه بزرگ دیگر را انوشیروان برای دانشگاه

گندی شاپور بنیان نهاد. از مطالعه آثار مربوط به آن دوران چنین بر می‌آید که در بخش تربیت کودکان و نونهالان، پسران و دختران تا پایان ۵ سالگی تحت تربیت مادران بسر می‌بردند و سپس به مکتب می‌رفتند. بر این اساس، جوانان می‌بایست پیش از ۱۵ سالگی تعلیمات بدنی و عقلانی و نیز اصول مذهب و تکالیف دینی را بر طبق آموزش‌های اوستا فراگیرند. در آن دوران، قاطبهٔ مردم؛ یعنی طبقهٔ عظیم کشاورزان، بی‌سواد بودند، ولی به احتمال قوی، دهقانان که طبقه‌ای میان حال و صاحب زمین بودند و سرپرست کشاورزان محسوب می‌شدند؛ به اقتضای شغل خویش، سواد اندکی داشتند.

موقعیت و نحوه تأسیس جندی شاپور

شکست یوویانوس و معاهدهٔ رسواکنندهٔ او با شاپور دوم موجب شد که شهر نصیبین (در نزدیکی شهر الرها)، تحت تسلط ایران در آید، ولی الرها همچنان در قلمرو حاکمیت روم باقی ماند؛ نتیجهٔ معاهده این شد که بسیاری از مردم تحصیل کردهٔ ثروتمند نصیبین، بی‌درنگ به الرها هجوم بردند و در پی آن، مدرسهٔ ایرانی الرها ساخته شد. دانشکدهٔ الهیات مهم‌ترین قسمت این دانشگاه و پس از آن، دانشکدهٔ پزشکی در درجهٔ دوم بود. چند سال قبل از تأسیس این مدرسه، شورای عمومی نیقیه به امید پایان دادن به نظریه‌های بدعت‌آمیز آریوس و پیروانش، نظریهٔ فرقهٔ کاتولیک را دربارهٔ تثلیث بیان کرده بود. چند سال پس از تأسیس این مدرسه، نسطوریوس، اسقف بزرگ قسطنطنیه، به علت بدعت‌گذاری دربارهٔ تثلیث از مقام خود برکنار شد و خود و پیروانش مورد طرد و تکفیر قرار گرفتند و امپراطور زنو هم به منظور خاموش کردن آنها، در سال ۴۸۹م دستور بستن درهای دانشگاه و تعطیل کلیهٔ دروس آن را داد. در این موقع، اغلب پزشکان به جندی شاپور روی آوردند که شهری در مرز ایران بود و برای چندین سال به قرارگاه کشیش‌های نسطوری تبدیل شده بود و از جندی پیش مرکز

علمی در آن قرار داشت.

هنگامی که شاپور دوم بر تخت نشست، شهر را وسعت داد. تأسیس این مرکز علمی (جندی شاپور) در آن نیز به او منسوب است. تصور می‌شود این مرکز تحت نظر اولیای کلیسای نسطوری اداره می‌شده است، زیرا پزشکان و روحانیون موظف بودند هر روز پیش از آغاز خدمت روزانه در مراسم صبحگاهی شرکت کنند. هم چنین به نظر می‌رسد دروس دانشگاه به زبان یونانی نبوده و نقش عوامل نیرومند مذهبی، زبان سریانی را در درجه اول اهمیت قرار می‌داده است. ضمناً فارسی، عربی و لهجه‌های خصوصی و محلی نیز معمول و متداول بود. اصول پزشکی هم که تدریس می‌شده کاملاً جنبه یونانی نداشته است. مدرسه طب، مقارن ورود اعراب مسلمان به ایران، در درجه اول اعتلا و افتخار خود بود. شهر جندی شاپور در سال ۶۳۶م به سردار سپاهیان اسلام تسلیم شد و از گزند و آسیب در امان ماند.^۹

شاهان ساسانی به پایگاه اجتماعی افراد اهمیت می‌دادند و از نشر علم در میان توده مردم جلوگیری می‌کردند. پس در یک طرف، اغلب مردم از کسب علم محروم بودند و در طرف دیگر، شماری از اشراف، نجبا، دهقانان و درباریان بودند که خود را صاحب هر حقی می‌دانستند؛ از این رو، عالمان در دربار یا پیرامون آن قرار داشتند. در میان شاهان ساسانی، انوشیروان، به کسب علم آن هم در محدوده دربار خود توجه داشت. معروف‌ترین اقدام او در این خصوص، اقتباس از علوم هندیان بود، که به ارسال کتاب کلیله و دمنه انجامید. سیاست پائین نگه داشتن آگاهی جامعه و جنگ‌های بی‌شمار ساسانیان باعث گردید عده‌ای از مردان با سواد ایران که اغلب از همان طبقه اشراف و نجبا بودند، منطقه‌ای علم خیز را برای فعالیت علمی خویش برگزینند؛ این منطقه «جندی شاپور» نام داشت.^{۱۰}

جندی شاپور که در نزدیکی شهر اهواز کنونی؛ یعنی ده شاه آباد قرار داشت، تاریخی کهن دارد و طبق نظر اکثر دانشمندان، در آن زمان، نام آن جنتاشاپیرتا؛ یعنی «باغ زیبا» بوده است.

جندی‌شاپور کنونی در پایان قرن سوم میلادی کمی پس از آنکه شاپور امپراتور روم را شکست داد و انطاکیه را تصرف کرد، ساخته شد به همین جهت آن را وهاند شاپوهر؛ یعنی بهتر از انطاکیه شاپور، نامیدند.^{۱۱} به نظر می‌رسد تأسیس دانشگاه این شهر تاریخی هم‌زمان با ساخت شهر نبوده، بلکه به تدریج شکل گرفته باشد.

برخی از عوامل مهمی که سیر تکاملی این مرکز علمی را سرعت بخشید عبارتند از: بسته شدن مدرسه الرها در سال ۴۸۹م و مهاجرت عده‌ای از عالمان این مرکز به جندی‌شاپور؛ توجه بسیار زیاد انوشیروان به علوم و فنون و مهاجرت عده‌ای از فیلسوفان و دانشمندان آتن پس از تعطیل آکادمی آتن به دست یوستی نیانوس.^{۱۲} به دنبال این مهاجرت‌ها اقتباس‌های علمی آغاز شد که در این میان، سهم دانشمندان یونانی به دلیل پیشرفت آنان در طب، بیشتر بود.

از ویژگی‌های جالب جندی‌شاپور، چند زبانه بودن این مرکز علمی بود؛ یعنی مسیحیان نسطوری افزون بر سانسکریت و یونانی، زبان فارسی و سریانی نیز به کار می‌بردند.

دانشمندان بزرگ جندی‌شاپور و جریان فتح آن به دست اعراب مسلمان

در میان دانشمندان بزرگ جندی‌شاپور در عهد انوشیروان می‌توان از جبرئیل، بیادق طیب، سرجیس راس العین و برزویه طیب نام برد. برزویه طیب به فرمان انوشیروان به هند رفت و موفق شد با شاه هند دیدار کند. شاه دستور داد کتاب کلیله و دمنه را به او بپارند تنها به شرطی که در حضور او کتاب را نگاه کند و از آن بهره ببرد، بدون آن که از روی آن نسخه برداری کند.^{۱۳}

رقیب اصلی مرکز علمی جندی‌شاپور، اسکندریه مصر بود و جالب آنکه هر دو مرکز علمی به فاصله کوتاهی به دست مسلمانان فتح شدند. مورخان صدر اسلام داستان فتح جندی

شاپور به دست مسلمانان در سال هفده هجری را با کمی تفاوت بیان کرده‌اند؛ بلاذری می‌نویسد: «ابوموسی به جندی شاپور رفت و اهل آن شهر در هراس افتاده، امان خواستند، وی با ایشان صلح کرد».^{۱۴} طبری در این باب می‌نویسد ناگهان مسلمانان دیدند درهای شهر گشوده شد و کسان بیرون آمدند و بازارها گشوده شد و مردم به جنبش درآمدند. کسی فرستادند که چه شده، گفتند: شما امان نامه سوی ما فکندید و ما نیز پذیرفتیم و جزیه می‌دهیم، مسلمانان از همدیگر پرسش می‌کردند، معلوم شد بنده‌ای به نام مکنف که اصل وی از جندی شاپور بود اماننامه را نوشته بود.^{۱۵} تفاوت اصلی روایت بلاذری و طبری در خصوص فرمانده مسلمانان است؛ بلاذری از ابوموسی اشعری نام می‌برد، ولی طبری ابوسیره را فرمانده سپاه اسلامی می‌داند.



وضعیت علمی جندی شاپور پس از اسلام

اداره جندی شاپور بعد از اسلام تا سال ۲۶۵ هـ بر عهده خاندان بختیشوع بود و آخرین فرد این خاندان جبرئیل نام داشت. در کل روح مسیحی بر جندی شاپور حاکم بود و از عنصر زرتشتی کمتر اثری دیده می‌شد، دلیل این امر، حضور طبیبان ماهر مسیحی به خصوص خاندان بختیشوع بود، در این مرکز علمی، دانشجویان و دانش پژوهان از مناطق مختلف جمع شده بودند، و محور اصلی فعالیت علمی آنان مقوله طب بود.^{۱۶}

شاید یک دلیل اهمیت این علم در آن زمان، شیوع بیماری‌های واگیردار، مانند سل، طاعون، آبله و تب بوده است.^{۱۷} به دلیل فتح این شهر همراه با صلح، تغییرات زیادی در فعالیت علمی آن صورت نگرفت، تنها کار بیمارستان آن رونق زیادی یافت. درباره گسترش علمی این دانشگاه، نقل شده است: کسی که وارد دانشگاه جندی شاپور می‌شد ابتدا برای خود استادی انتخاب می‌کرد. این دانشجو می‌بایست علاوه بر دروس مربوط به طبابت، رشته‌های

دیگری را فرا گیرد؛ یکی از این دروس هندسه بود و دانشجو از طریق آن می‌توانست شکل زخم‌ها را به درستی تشخیص دهد. ستاره‌شناسی نیز یکی دیگر از درس‌ها بود. همچنین برای تعیین ساعت مناسب درمان به دانشجویان موسیقی آموزش داده می‌شد تا بتوانند نبض بیمار را گرفته و از حرکات نبض او به بیماری‌اش پی‌برند.

از دیگر قسمت‌های مهم این دانشگاه علاوه بر بیمارستان، کتابخانه آن بود. به گفته مفسران زرتشتی^{۱۸} و برخی از تاریخ‌نگاران، کتاب‌های آن در مجموعه اوستایی بر روی دوازده هزار پوست گاو ثبت شده بود.^{۱۹}

اولین تأثیر جندی شاپور بر جهان اسلام، تأسیس بیمارستان در سایر نواحی بود. عرب‌ها احداث بیمارستان را از ایرانیان آموختند؛ در سال ۸۸ هـ ولید بن عبدالملک بیمارستان دمشق را مانند بیمارستان جندی شاپور تأسیس کرد.^{۲۰} تا انقراض دولت اموی تنها بیمارستان مسلمانان غیر از جندی شاپور، بیمارستان دمشق بود. از کارهای عجیب ولید، رسیدگی به امر جزمیان بود که حتی برای آنان مقرری وضع کرد.^{۲۱}

دانشگاه جندی شاپور در زمان بنی‌امیه چندان نتوانست به مراکز و مناطق دیگر نفوذ کند، دلیل این امر دو عامل بود: عامل اول، تفکر تبعیض قومی و عقیده برتری عرب بر سایر اقوام بود و عامل دوم، نفوذ علوم یونانی و رومی در دمشق (مقر حکومت امویان) بود؛^{۲۲} از این رو، اغلب پزشکان دربار اموی، رومی بوده و حتی بر خلفای اموی نیز نفوذ سیاسی داشتند. طبری می‌نویسد: «در دربار یزید ابن معاویه فردی مسیحی به نام سرجون حضور داشت».^{۲۳} به عوامل فوق می‌توان درگیری دائمی بنی‌امیه را در جنگ‌ها اضافه کرد.

با پیدایش دولت عباسیان، وضع علمی جهان اسلام به خصوص جندی شاپور تغییر یافت و در این تغییر، اقتباس اعراب از دست‌آوردهای علمی ایرانیان گسترش یافت. نخستین تأثیر جندی شاپور در دولت عباسیان در سال ۱۴۸ هـ / ۷۶۵ م روی داد؛ در این سال منصور، خلیفه

عباسی، به مرضی سوء هاضمه دچار شده بود و طبیبان دربار عباسی موفق به علاج او نشده بودند. او که آواز پزشکان جندی شاپور را شنیده بود، به فکر استفاده از آنان افتاد. معروفترین پزشک جندی «شاپور «جرجیس» از خاندان بختیشوع بود.^{۲۴} وی علاوه بر ریاست بیمارستان و مرکز پزشکی جندی شاپور، در طبابت شهرت زیادی داشت. به غیر از جرجیس افراد این خاندان تا قرن پنجم هجری پیوسته از پزشکان برجسته به شمار می‌رفتند. منصور، خلیفه عباسی، جرجیس را به بغداد دعوت کرد و این آغاز افول کاری دانشگاه جندی شاپور بود. طبری درباره قدرت طبابت جرجیس می‌نویسد: «پزشک برای سوء هاضمه منصور مثل زیر را زد: اگر کوزه‌ای بر کرسی ای نهی و آجر نو زیر آن نهی و بر آن قطره‌ای بریزد مگر قطره‌هایش به مرور زمان آجر را سوراخ نمی‌کند؟ مگر نمی‌دانی هر قطره‌ای کاهش می‌آورد».^{۲۵}

علاوه بر خاندان بختیشوع، «ماسویه» نیز پزشک درس ناخوانده و دارو فروش بود که به مدت سی سال در داروخانه بیمارستان جندی شاپور کار کرده و تجربیاتی اندوخته بود. او عازم بغداد شد و در آنجا در رشته چشم پزشکی شهرت یافت و به عنوان پزشک مخصوص دربار هارون الرشید، به رقابت با جبرائیل ابن بختیشوع پرداخت. هارون پس از تأسیس دومین بیمارستان به تقلید از جندی شاپور، ماسویه را به ریاست آن برگزید، به دنبال تأسیس بیمارستان بغداد، در سایر شهرها نیز به تقلید از بغداد، بیمارستان‌هایی ساخته شد.^{۲۶}

بیمارستان جندی شاپور تا پیش از تأسیس بیمارستان هارون در بغداد هم‌چنان پررونق بود، اما پس از این زمان، با مهاجرت استادان و پزشکان، به خصوص خاندان بختیشوع و ماسویه، این آفتاب درخشان رو به غروب نهاد. پس از چند سال، شماری از عالمان، تنها در رشته‌های نجوم و ریاضیات، آن هم به صورت نه چندان قوی، در آنجا به فعالیت پرداختند. خصوصیت اصلی پزشکان جندی شاپور این بود که دانش خود را به بیگانگان، از جمله اعراب نمی‌آموختند. برای نمونه، یکی از شاگردان یوحنا ابن ماسویه به نام حنین بن اسحاق از او

سؤالاتی پرسید. یک روز استاد که از کوره در رفته بود به او پرخاش کرد و گفت: مردم حیره را به طب چه کار برو و در کوه و برزن صرافی کن.^{۲۷}

حاذق‌ترین پزشک عرب ابوقریش نام داشت. او حسادت زیادی به بختیشوع داشت لذا نزد هارون از او بدگویی کرد، هارون تصمیم گرفت آن دو را بیازماید؛ از این رو شیشه‌ای از ادرار قاطر به دست آنان داد تا نظر دهند، ابوقریش گفت: مایع مزبور از یکی از سوگلی‌های دربار است. اما بختیشوع گفت: اگر حرف ابوقریش درست باشد کنیز را جادو کرده‌اند، زیرا قاطر می‌تواند چنین ادراری داشته باشد، پس یک سطل جو برای او تجویز کرد.^{۲۸}

علل مهاجرت دانشمندان بزرگ جندی شاپور

۱. احضار عده‌ای از دانشمندان جندی شاپور که اغلب آنان پزشک بودند به دستور خلفای عباسی، زیرا خلفای عباسی به پزشکان عرب بی‌اعتماد بودند. در سال ۱۹۳ هـ هارون چون بیمار شد یک طبیب ایرانی احضار کرد. این طبیب تا پیشاب هارون را دید، گفت: به صاحب این پیشاب بگوئید مردنی است.^{۲۹}
۲. انتقال پایتخت از دمشق به شهر انبار و سپس ساختن شهر بغداد و انتقال پایتخت به این شهر باعث نزدیکی به مرکز علمی جندی شاپور شد.
۳. برتری یافتن حوزه علمی بغداد بر جندی شاپور به دلیل کمک‌های خلفا و وزیران عباسی و علم دوستی آنان.
۴. کسب مقام و ثروت انگیزه‌های شده بود تا خود به خود عده‌ای از دانشمندان جذب دربار و تجملات دربار عباسی شوند.
۵. تأسیس بیت الحکمه به دست هارون، خلیفه عباسی، رقیبی سخت برای جندی شاپور در زمینه علمی ایجاد کرد.

۶. رقابت خاندان‌های ایرانی برای نفوذ در دربار عباسیان، به خصوص خاندان بختیشوع و ماسویه.

در میان عوامل بالا، نقش بیت الحکمه و علم دوستی خلفای عباسی بیشتر بود، انگیزه تأسیس این مرکز علمی چنین بود که مسلمانان چون از جنگ‌های طولانی به طور کامل دست کشیدند، کم کم به فکر علوم و صنایع افتادند. و فکر دستیابی به وسایل جدید برای زندگی بهتر، آنان را به فعالیت علمی وادار ساخت. در این میان، خاندان مهدی عباسی بیشتر از سایر مردم، دوست‌دار پیشرفت علمی بودند. لذا از این خاندان، هارون الرشید به تأسیس بیت الحکمه دست زد. در این مرکز علمی، به نگهداری و استنساخ کتاب‌ها و ترجمه آنها پرداخته می‌شد و بیشتر کتاب‌ها به زبان سریانی، یونانی، در آن جمع‌آوری می‌شد.^{۳۰}

در خصوص علم دوستی هارون الرشید مطالب بسیاری نقل شده است، از باب نمونه آورده‌اند: هارون الرشید به دست خود، آب روی دست ابومعاویه ناپینا می‌ریخت و به این کار افتخار می‌کرد.^{۳۱}

ارتباط میان مراکز علمی و نیز اقتباس علمی در دوره مأمون گسترش یافت. از این رو، دینوری او را ستاره درخشان بنی عباس می‌نامد که از همه فنون و دانش‌ها بهره‌ای بسزا داشته است. مأمون کتاب اقلیدس را از رومیان گرفت و آن را توجیه و شرح کرد.^{۳۲} او همانند پدرش ارادت خاصی به دانشمندان داشت، آورده‌اند: مأمون و برادرش امین بر سر بردن نعلین استاد با هم نزاع می‌کردند و سرانجام قبول کردند هر کدام یک تایی نعلین استاد را ببرند.^{۳۳}

در چنین شرایطی دانشمندان از مناطق مختلف، از جمله جندی شاپور به دربار خلفای عباسی رهسپار شدند. مأمون، خلیفه عباسی، حتی با ارسال نامه‌ای به قسطنطنیه از دانشمندی به نام لئون دعوت کرد تا برای پاسخ به سؤالاتی در علم هندسه، به بغداد بیاید. امپراطور بیزانس وقتی این قضیه را شنید، اجازه این کار را به لئون نداد.^{۳۴}

چند تن از استادان و پزشکان جندی شاپور در دوره عباسیان:

۱. بختیشوع بزرگ و خاندان او که ۲۵۰ سال به تدریس و درمان مشغول بودند؛
۲. جرجیس ابن بختیشوع که منصور خلیفه عباسی او را احضار کرد؛
۳. جبرائیل ابن بختیشوع که پزشک مخصوص هارون و مأمون بود؛
۴. ماسویه، چشم پزشک مشهور دربار هارون؛
۵. یوحنا ابن ماسویه که معاصر هارون الرشید بود و در چشم پزشکی مهارت داشت؛
۶. عیسی بن صهار بخت که معاصر منصور بوده است؛
۷. سابور بن سهل، طبیب معروف جندی شاپور؛
۸. بختیشوع ابن جرجیس، معاصر مهدی، هادی و هارون؛
۹. عیسی بن شهلاقا پزشک منصور؛
۱۰. دهشتک و میخائیل، برادران ماسویه؛
۱۱. ابراهیم سراغیدن که طبیب ویژه منصور بود.^{۳۵}

جایگاه ویژه علم طب در جندی شاپور

استادان این دانشگاه به علم طب بیش از فلسفه و ریاضیات توجه داشتند. به طوری که اصول و روش‌های طبی این دانشگاه بر پزشکی یونانی و هند، هم از جنبه‌های علمی و هم از لحاظ نظری برتری داشت. علت اصلی این برتری، تحقیقی و تلفیقی بودن علوم، به خصوص پزشکی بود؛ یعنی در آن جا از محاسن پزشکی همه اقوام بهره می‌گرفتند و به نظر می‌رسد که کنگره‌های پزشکی نیز برای ارائه نظریه‌های جدید و روش‌های نوین دانش طبابت، در گندی شاپور تشکیل می‌شده است.

اعتبار مرکز علمی گندی شاپور در اواخر حکومت ساسانی و سلطنت انوشیروان افزوده

گشت. پس از تعطیل مدرسه فلسفه آن در ۵۲۹م و تعدی‌هایی که به حکیمان روا شد، هفت تن به تیسفون، پایتخت ساسانیان، پناهنده شدند و مورد مرحمت و مهمان‌نوازی قرار گرفتند. این حادثه تأثیر فرهنگی عظیمی به جای گذاشت. دانشمندان و فیلسوفانی که به ایران پناهنده شدند عبارتند از:

۱. دمیوس سوریایی؛ ۲. یولامیوس فروگی؛ ۳. هرمیاس فنیقی؛ ۴. ایسیدوروس غزی؛ ۵. سیمپیکلوس کیلیکه‌ای؛ ۶. پرسیکیانوس لودیه‌ای؛ ۷. دیوجانس فنیقی.

جلسات بحث و مناظره زیر نظر فردی که سمت وزارت بهداری را داشت و «درست‌بز» خوانده می‌شد برگزار می‌گردید.

در تأثیر این دانشگاه در عرصه طب و معرفت‌های بشری آن زمان، همین بس، که تا حدود سی صد سال پس از طلوع اسلام، این مؤسسه و بیمارستان وابسته به آن، فعال بود. با رواج زبان عربی و قدرت یافتن عباسیان، مدارس بغداد و نظامیه‌ها از گندی شاپور تأثیر پذیرفتند، ولی اندک اندک این دانشگاه تحت حوزه‌های یاد شده به فراموشی سپرده شد و تعطیل گردید. نقل شده است که ظاهراً شاپور بن سهل آخرین رئیس مؤسسه پزشکی در دانشگاه گندی شاپور بوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. مقاله حاضر بخشی از طرح پژوهشی اینجانب با عنوان «دیدگاه علمی و فرهنگی ساسانیان به جندی شاپور» است که در دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات انجام شده است.
۲. نستوریوس، روحانی عیسوی، که معتقد بود حضرت عیسی انسان آفریده شده است، در ایران، چین، هند و مغولستان پیروان فراوان داشت.
۳. رومان گیرشمن، *ایران از آغاز تا اسلام*، (تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۸) ص ۴۰۵ - ۴۰۶.
۴. گیرشمن، پیشین، ص ۴۰۵ - ۴۰۶.
۵. علی سامی، *تمدن ساسانی*، (شیراز، چاپ خانه موسوی، ۱۳۴۵) ج ۱، ص ۱۰۸.
۶. همان.
۷. سیداصغر محمودآبادی، «بررسی مبانی آموزش و پرورش در عصر ساسانیان»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، دوره دوم، شماره ۴ و ۵، اصفهان، فروردین و اسفند ۱۳۷۱، ص ۲۰۶ - ۲۰۷.
۸. علی سامی، پیشین، ص ۹۸.
۹. سیریل الگود، *تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه دکتر باهر فرقانی (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱) ص ۶۵ - ۶۶.
۱۰. علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰) ج ۲، ص ۲۶۱؛ *عبدالملک ثعالبی، تاریخ ثعالبی*، ترجمه محمد فضائلی (تهران، نشر نقره، ۱۳۴۹-۵۰) ج ۱، ص ۴۰۶ آورده است، «عامه مردم را از آموختن دبیری باز می‌داشت و می‌گفت مردم پست چون بیاموزند درخواست بزرگ کنند».

۱۱. سید حسین نصر، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، چاپ دوم (تهران، نشر خوارزمی، ۱۳۵۹ش) ص ۱۷۸.
۱۲. محمد باقر آیت اللهی، «جندی شاپور از طلوع تا افول»، ماهنامه کیهان فرهنگی، شماره ۸، آبان، پاییز ۱۳۷۱. ص ۱۱.
۱۳. ثعالبی، پیشین، ج ۱، ص ۴۰۷.
۱۴. بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل (تهران، نشر نقره، ۱۳۷۷) ص ۵۳۳.
۱۵. محمد بن جریر طبری، تاریخنامه طبری، تصحیح محمد روشن، چاپ اول (تهران، نشر نو، ۱۳۶۸) ج ۵، ص ۱۹۰۹؛ عزالدین ابن اثیر، الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران) ترجمه محمد حسین روحانی، چاپ اول (تهران، نشر اساطیر، ۱۳۷۱) ج ۴، ص ۱۴۷۸؛ ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ترجمه مرحوم محمد فضائلی (تهران، نشر زرین، ۱۳۶۶) ج ۱، ص ۳۴۲.
۱۶. محمد باقر آیت اللهی، پیشین، ص ۱۲.
۱۷. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۷۸؛ ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ ششم، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱) ج ۲، ص ۱۶۰.
۱۸. سیریل الگود، تاریخ پزشکی ایران، ترجمه محسن جاویدان، چاپ اول (تهران، امیرکبیر، اقبال، ۱۳۵۲) ص ۳۴۲ - ۳۴۳.
۱۹. محمد باقر آیت اللهی، پیشین، ص ۱۲.
۲۰. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۷.
۲۱. طبری، پیشین، ج ۹، ص ۳۸۱۸؛ ابن واضح یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۷.
۲۲. محمد باقر آیت اللهی، پیشین، ص ۱۲.
۲۳. طبری، پیشین، ج ۷، ص ۲۹۱۷.
۲۴. ابن لعت به معنای نجات یافته توسط حضرت مسیح است.
۲۵. طبری، پیشین، ج ۱۱، ص ۴۹۸۴.
۲۶. سید حسین نصر، پیشین، ج ۳، ص ۶۰۸؛ جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹) ج ۳، ص ۶۰۸.

۲۷. ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ چهارم (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴) ص ۵۷.
۲۸. سیریل الگود، پیشین، ص ۱۲۴.
۲۹. مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۳۶۷.
۳۰. همان، ص ۳۶۷.
۳۱. جرجی زیدان، پیشین، ج ۳، ص ۴۷۷.
۳۲. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ترجمه وحید گلپایگانی، چاپ دوم (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱) ص ۲۹۲.
۳۳. جرجی زیدان، پیشین، ج ۳، ص ۴۷۷.
۳۴. عبدالحسین زرین‌کوب، پیشین، ص ۱۸.
۳۵. محمد باقر آیت‌اللهی، پیشین، ص ۱۳.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

منابع

- آیت‌اللهی، محمد باقر «جندی شاپور از طلوع تا افول»، کیهان فرهنگی، شماره ۸، ۱۳۷۱.
- ابن اثیر، عزالدین علی، الکامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران) ترجمه محمد حسین روحانی، چاپ اول، (تهران، اساطیر، ۱۳۷۱).
- ابن طقطقی، محمد بن علی، تاریخ فخری، ترجمه وحید گلپایگانی، چاپ دوم، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴).
- الگود سیریل، تاریخ پزشکی ایران در سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه دکتر باهر فرقانی، چاپ دوم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱).
- براون، ادوارد، تاریخ طب اسلامی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ چهارم، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴).
- بلاذری، احمد بن محمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، چاپ اول، (تهران، نقره، ۱۳۷۷).

- ثعالبی، عبدالملک، تاریخ ثعالبی، ترجمه فضایی، چاپ اول، (تهران، نشر نقره، ۱۳۵۴).
- جعفریان، رسول، از پیدایش اسلام تا ایران اسلامی، چاپ دوم، (تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۲).
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶).
- زرین کوب، عبدالحسین، کارنامه اسلام، چاپ چهارم، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲).
- زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، چاپ ششم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹).
- سامی، علی، تمدن ساسانی، (شیراز، چاپخانه موسوی، بی تا).
- طبری، محمد بن جریر، تاریخنامه طبری، به تصحیح محمد روشن، چاپ دوم، (تهران، نشر نو، ۱۳۶۸).
- محمود آبادی، سید اصفرا، «بررسی مبانی آموزش و پرورش در عصر ساسانیان»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دوره دوم، شماره ۴ و ۵، اصفهان، فروردین و اسفند ۱۳۷۱.
- مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰).
- مسکویه، ابوعلی، تجارب الامم، ترجمه محمد فضائلی، (تهران، نشر زرین، ۱۳۶۶).
- نصر، سید حسین، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، چاپ دوم، (تهران، خوارزمی، ۱۳۵۹).
- یعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ ششم (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱).

